

Research Article

revocation of husband for the half of dower , in case of divorce before sexual intercourse and after the discharging of dower by wife, from the perspective of Islamic religions.

tayebe aarefniya,¹ mohammadreza ayati²

Recieved: 2021/03/07

Accepted: 2021/06/16

Abstract

One of the issues driven from dividing in halves law of dower by divorce before sexual intercourse is the revocation and asking for the half of dower in the case of release from dower by wife. This decree is accepted by most of the jurists of two sects and in a few cases the possibility of non-rvocation is arisen. In the first observation this decree seems to be inconsistent with the rule of equity and spirit of islamic doctrins and with the some of absolute jurisprudential principles inter alia the principle of harm, principle of subjection of contracts to the intentions and principle of nullity of transactions. In addition the dissenting of this decree with challenge in evidences of the proponents of revocation of husband to his wife for the half of dower and with invoke to wife reciving no property from the husband and in consequence of lacking of causes of liability reject this⁶ issue. This writing considers oponions of jurists of two sects and evidences of the proponent of this decree and it,s criticism regarding to the above mentioned cases.

Key words: discharging, divorce before sexual intercourse, dower bisection, revocation of husband for the half of dower

¹Assistant Professor, Department of Fiqh and Islamic Law Foundations, Yadegar-e Imam Khomeini Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran,

²Dean of the Faculty of Law, Theology and Political Science at the University of Scientific and Research Studies, Tehran, Iran. mr.ayati@srbiau.ac.ir

مقاله پژوهشی

«رجوع زوج به نصف مهر در صورت طلاق پیش از مباشرت و پس از ابراء مهریه از سوی زوج»

از دیدگاه مذاهب اسلامی

طیبه عارف نیا^۱، سید محمدرضا آیتی^۲

دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۷ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۲۶

چکیده

یکی از مسائل متفرع بر حکم تنصیف مهر در صورت طلاق پیش از مباشرت، مسأله ی رجوع زوج به زوج و مطالبه ی نصف مهریه در صورت ابراء مهر از سوی زوج در این شرایط می باشد. این حکم، مورد اتفاق اغلب فقهاء فریقین بوده و در موارد نادر، احتمال عدم رجوع نیز مطرح شده است. در نگاه اول، این حکم ناسازگار با قاعده عدالت و روح تعالیم اسلامی و برخی قواعد مسلم فقهی از جمله قواعد لاضرر، تبعیت عقود از اراده واصله الفساد فی المعاملات، به نظر می رسد. همچنین مخالفان این حکم با ایراد خدشه در ادله قائلین به رجوع زوج به زوج در خصوص نصف مهر و با استدلال به عدم دریافت مال از زوج توسط زوج و عدم اتلاف مهر توسط زوج بر علیه زوج و در نتیجه فقدان موجب ضمان، مسأله مذکور را منتفی دانسته اند.

کلید واژه ها: ابراء، طلاق پیش از مباشرت، تنصیف مهر، رجوع زوج به نصف مهر.

^۱ استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی واحد یادگار امام خمینی شهر ری دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران،

arafnia@gmail.com

^۲ استاد دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی دانشگاه علوم و تحقیقات تهران mr.ayati@srbiau.ac.ir

۱. مقدمه

یکی از اسباب سقوط تعهدات ابراء است که در فقه اسلامی از آن با عنوان «اسقاط ما فی الذمه» یاد می شود. شهید اول «ره» در لمعه دمشقیه در ادامه مباحث مربوط به مهریه آورده است: «و لو أبرأته من الصّدق ثم طلقها قبل الدّخول، رجع بنصفه...»: «اگر زوجه زوج را از مهریه ابراء نماید و آنگاه زوج وی را قبل از مباشرت طلاق دهد، زوج به زوجه رجوع کرده و نصف مهریه را از وی دریافت می کند...».

در خصوص مسأله ابراء مهریه توسط زوجه، پیش از مباشرت؛ و طلاق زوجه در این حالت، نظر مشهور فقهاء آن است که زوج می تواند به زوجه رجوع کرده، نیمی از مهریه را از وی دریافت نماید. لکن از آنجا که این حکم خلاف عدل و انصاف به نظر می رسد، این نوشتار به بررسی ادله اقامه شده بر این حکم و سپس نقد آنها می پردازد. ابتدا لازم است معنا و ماهیت ابراء و تفاوت آن با مقولات مشابه یعنی عفو و هبه مورد بررسی قرار گیرد.

۲. مفهوم، ماهیت و شرایط ابراء

برای درک بهتر آثار حقوقی ابراء باید ابتدا مفهوم و ماهیت آن را بررسی کرد:

مفهوم ابراء: ابراء از ماده «برأ» می باشد که دارای معانی مختلف از جمله: جدائی، خلق، تنزه، نقاء، سقوط طلب و تخلص آمده است. در مسأله مورد بحث، ابراء به معنی تخلص است نسبت به دین یا سایر حقوق. مؤلف کتاب معجم الفاظ الفقه الجعفری در خصوص معنای ابراء آورده است: «الابراء الاعفاء، الشفاء، التلخیص و الافراغ، اسقاط الحق عن الغير. ابراء الذمة: افرأها مما كان واجباً أدأؤه.» (احمد فتح الله، ص ۲۵) الدمام، مطابع المدوخل، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.

ماهیت ابراء: ابراء عملی حقوقی است که نتیجه آن برائت ذمه مدیون است. در مسأله مورد بحث، باید دید ابراء عقد است و یا ایقاع؟ این بحث تابع این است که مفاد ابراء را تملیک بدانیم یا اسقاط؟ چرا که بر هر یک از دو نظریه اسقاط حق و یا تملیک دین آثار حقوقی خاص خود مترتب خواهد بود.

در میان فقهاء امامیه، نظر معروف آن است که ابراء اسقاط است و نه تملیک. شهید ثانی در تعریف ابراء آورده است: «اسقاط ما فی ذمه الغير من الحق» (الروضه البهیة، ج ۳، ص ۱۹۳ و مسالک الأفهام، ج ۶، شرح ص ۱۵)؛ همچنین: شیخ طوسی (مبسوط، ج ۲، ص ۴۰۳)، محقق حلی (شرايع الإسلام، ج ۲، ص ۱۸۸ و ج ۴، ص ۱۰۱۵)، علامه حلی (القواعد، ج ۱، ص ۲۷۴ و تذکره الفقهاء، ج ۴، ص ۳۲۵)، فخر المحققین (ایضاح القواعد، ج ۲، ص ۴۱۱)، محقق ثانی (جامع المقاصد، ج ۵، ص ۴۱۲)، محقق سبزواری (الکفایة، ص ۸۴)، محقق بحرانی (الحدائق، ج ۲۲، ص ۳۰۹)، صاحب مفتاح الکرامه (مفتاح الکرامه، ج ۵، ص ۳۸۱) و شیخ محمد حسن نجفی (جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۱۶۳) نیز ابراء را به معنای اسقاط دانسته اند.

گروهی از فقهاء حقیقت ابراء را اسقاط دین از طرف داین می دانند و گروهی دیگر حقیقت ابراء را تملیک دین به مدیون می دانند. ابراء به معنای اسقاط حق به این معناست که معادل دین از دارائی طلبکار کاسته می شود، و به معنای تملیک، به این معناست که به اندازه دین به دارایی بدهکار افزوده می گردد.

اسقاط حق: اسقاط حق، چشم پوشیدن از حقی است که شخص بر عهده و ذمه فرد دیگر دارد. بنا بر این چنانچه متعلق حق عین باشد، برای اسقاط آن، کلمه ابراء به کار برده نمی شود

تملیک: تملیک به این معناست که کسی مالی را به ملکیت دیگری در آورد و در اینجا مراد این است که طلبکار، مبلغ دین را به تملک بدهکار در می آورد. و از آنجا که تملیک عقد و طرفینی می باشد، ابراء نیاز به قبول طرف مقابل خواهد داشت.

۳. ابراء عقد است یا ایقاع؟

در خصوص عقد یا ایقاع بودن ابراء، سه دیدگاه در میان فقهاء وجود دارد:

الف) ابراء عقد است و نیاز به قبول دارد.

از جمله قائلین به این رأی می توان به ابوالمکارم ابن زهره (الغنیة، ص ۶۰۳ الجوامع الفقهیة)، ابن ادریس حلی (السرائر، ج ۳، ص ۱۷۶) و صهرشتی (اصباح الشیعه، مندرج در الینابیع الفقهیة، ج ۱۲، ص ۲۰۴) اشاره کرد.

استدلال این گروه بر نیاز ابراء به قبول، وجود منت در ابراء می باشد که لازمه آن نیاز به قبول می باشد. شیخ طوسی نیز نیاز به قبول را در این فرض تقویت نموده است. (مبسوط، ج ۴، ص ۳۰۶)

فقهائ مالکی و زیدی در این باب دو قول دارند. اما معنی تملیک را غالب دانسته و لذا قول به عقد بودن ابراء را ترجیح می دهند. (بنگرید: ابن مرتضی، احمد بن یحیی، شرح الازهار، ج ۴، ص ۲۹۸ و ۳۰۴، صناعا، مکتبه غمصان ۰)

نقد دلیل اشتراط قبول در ابراء:

شهید پاسخ به این دلیل را چنین نقل می کند که از نظر شرعی میان تملیک و اسقاط تفاوتی وجود دارد که عبارتند از:

– اگر مالک ودیعه، مستودع را از آن ابراء نماید، وی مالک ودیعه نخواهد شد، هر چند ابراء را قبول کند. همچنین اسقاط حق خود از یک عین مملوک موجب خارج شدن آن از ملک وی نخواهد شد، بخلاف دین که قابلیت خروج از ملک را با ابراء دارد، زیرا دین، شیء موجودی نیست، لذا شبیه به عتق خواهد بود.

– اینکه گفته شد اسقاط دین موجب منت است را رد کرده اند به اینکه چنانچه انسان حق خود را به اختیار خود و بدون ابتداء فرد مدیون، اسقاط نماید، عرفاً موجب منتی که تحمل آن بر مدیون ثقیل باشد نخواهد بود. بخلاف هبه اعیان که اجماعاً متوقف بر قبول است. شاید بتوان گفت: اینکه فرد موهوب له مقارن با ایجاب در معرض قبول قرار می گیرد و پس از قبول، رعایت قبض و اقباض که شرط صحت هبه است، دلیل حرص بر تملیک است که غالباً موجب منت است. – ظاهر آیه شریفه «إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بَيْنَهُ عَقْدَةُ النِّكَاحِ» نیز دلالت بر عدم اعتبار قبول دارد. چرا که در سقوط حق، به مجرد عفو اکتفا کرده و قبول در مسمای عفو نیز دخالت ندارد. در مهر، حدود و جنایات موجب قصاص نیز مجرد عفو، موجب سقوط است. شهید پس از نقل پاسخ، این نظر را اقوی و اشهر دانسته است. (مسالك الأفهام، ج ۶، شرح، ص ۱۶۰).

ب) ابراء ایقاع است.

این رأی مشهور فقهاست صاحب مفتاح الکرامه، رأی به عدم نیاز قبول در ابراء را نظر مختار عدّه زیادی از فقهاء ذکر کرده است. همچنین شهید ثانی در مسالك الأفهام آن را مذهب اکثر دانسته و صاحب کفایه نیز این رأی را اشهر دانسته است. (شیخ محمد علی انصاری، الموسوعة الفقهیة المسیره به نقل از مفتاح الکرامه، ج ۱، ص ۱۵۴ نیز بنگرید: شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، تحریر المجله، ج ۳، ص ۶۹ و ۷۲ و ج ۴، ص ۴۴) نجف اشرف، المطبعة الحیدریه، ۱۳۶۱ق؛ میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، جامع الشتات، ج ۱، ص ۳۶۰، تهران، ۱۳۳۴ق؛ محقق حلی، جعفر بن حسن، شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۲۹، نجف، ۱۳۸۹ق و .جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۱۶۳ (۰)

قائلین به ایقاع بودن ابراء معتقدند ابراء اسقاط و چشم پوشی از حق است و چون این امر با حقوق دیگران تراحم ندارد نیاز به قبول ندارد. شهید ثانی بر این امر، چنین استدلال می کند: ۱- اصل، عدم شرط بودن قبول است. ۲- ابراء اسقاط است نه نقل شیء به ملک دیگری. لذا به معنای آزاد کردن بنده می باشد. ۳- دلیل از قرآن کریم: آیه شریفه «فَنظَرَةٌ إِلَىٰ مِيسِرَةٍ وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرَ لَكُمْ» (بقره: ۲۸۰) در این آیه شریفه، مجرد صدقه معتبر دانسته شده و قبول، شرط دانسته نشده است. همچنین در آیه شریفه «... وَ دِيَّةً مَسْلَمَةً إِلَىٰ أَهْلِهِ.....» (نساء: ۹۲) نیز دیه را به مجرد تصدق، ساقط دانسته و قبول معتبر دانسته نشده است.

شهید در این دو آیه مراد از تصدق را ابراء دانسته است. (شهید ثانی، مسالك الافهام، ج ۶، شرح، ص ۱۵)

ج) تردید در عقد یا ایقاع بودن ابراء

به نظر فقهای حنفیه و شافعیه و مالکیه و زیدیه ابراء هم متضمن اسقاط و هم متضمن تملیک است. (سیوطی، عبدالرحمن، الاشباه والنظائر فی قواعد و فروع فقه الشافعیه، ج ۱، ص ۱۷۱، قاهره، ۱۳۷۸ ق. ۰)

ظاهر کلام شیخ در مبسوط (ج ۳، ص ۳۱۴) و قطب راوندی در فقه القرآن (ج ۲، ص ۲۹۵) نیز تردید در عقد یا ایقاع بودن ابراء است. (تفصیل مطلب را بنگرید: شیخ محمد علی انصاری، الموسوعه الفقہیہ المسیره، ج ۱، ص ۱۵۳ - ۱۵۵)

چنانچه ابراء را عقد بدانیم، مادام که مدیون قبول نکرده است، طلبکار می تواند از ایجاب خود عدول کند. اما در صورتی که آن را ایقاع بدانیم به محض ابراء موضوع آن یعنی دین از بین رفته و امکان عدول وجود نخواهد داشت. (بنگرید: باز، سلیم بن رستم، شرح المجله، ماده ۵۱، بیروت، ۱۸۹۵ م. و سیوطی، عبدالرحمن، الاشباه والنظائر فی قواعد و فروع فقه الشافعیه، ج ۱، ص ۵۲۴، قاهره، ۱۳۷۸ ق. ۰)

چنانچه ابراء را عقد بدانیم، صحت آن منوط به قبول زوج خواهد بود و در صورت عدم قبول، ابراء صحیح نبوده و رجوع وی به زوجه در مورد نیمی از مهریه دلیلی نخواهد داشت. در مسأله مورد نظر می توان نظر مشهور را مبتنی بر تملیک بودن ابراء دانست. یعنی اگر ابراء اسقاط باشد نه تملیک در این صورت دلیلی بر رجوع زوج به زوجه وجود ندارد؛ یعنی در صورت تملیک بودن ابراء، وی می تواند در خصوص نیمی از مهریه به زوجه رجوع نماید. هر چند برخی از فقهاء علیرغم آنکه ابراء را اسقاط می دانند، قول به جواز رجوع زوج به زوجه را ترجیح داده اند.

۴. ارکان ابراء

ابراء دارای چهار رکن است که عبارتند از: فرد ابراء کننده، فرد ابراء شده، مبرأ منه و صیغه. هر کدام از این ارکان دارای شرایطی هستند:

الف) ابراء کننده یا دائن: از آنجا که ابراء نوعی تصرف تبرعی در اموال است، فرد باید اهلیت استیفاء و اهلیت تبرع را داشته باشد. لذا عقل، بلوغ، رشد، اختیار، قصد و عدم فلس شرط ابراء کننده است. همچنین ابراء کننده یا باید مالک باشد و یا مأذون از سوی وی باشد و ابراء به صورت فضولی صحیح نیست. (بنگرید: شیخ انصاری، کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۲۹۵ و ۳۰۷)

از نظر فقهای شیعه، ابراء در بیماری منجر به موت نیز اسقاط است نه وصیت، این که باید از ثلث ترک محاسبه شود یا از اصل آن، اختلافی است. (جواهر الکلام، ج ۳۴، ص ۳۶۶. تفصیل مطلب را بنگرید: رساله منجزات مریض مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی یزدی)

ب) ابراء شده یا مدیون: از جمله شرایط ابراء در خصوص فرد ابراء شده آن است که اولاً «حق» مورد ابراء در ذمه وی مستقر شده باشد. (محقق حلی، شرایع، ج ۲، ص ۱۸۸، جامع المقاصد، ج ۵، ص ۱۰۰، مفتاح الکرامه، ج ۵، ص ۱۴۹، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۴۱). لذا ابراء از «اعیان» صحیح نمی باشد چرا که ذمه، ظرف اعیان نیست. در مورد اعیان، هبه می تواند صورت گیرد و نیاز به قبول دارد. (از جمله بنگرید: ابن ادریس حلی، السرائر، ج ۲، ص ۲۳۸؛ علامه حلی، القواعد، ج ۲، ص ۴۲، مسالک الأفهام، ج ۱، ص ۳۶۹). و ثانیاً مدیون باید معلوم باشد و ابراء شخص مجهول باطل است. (بنگرید: بهوتی، منصور بن یونس، کشف القناع عن متن الانقاع، ج ۴، ص ۳۰۵، به کوشش شیخ هلال مصیلحی مصطفی هلال، بیروت، ۱۹۸۶ م. و سیوطی، عبدالرحمن، الاشباه والنظائر فی قواعد و فروع فقه الشافعیه، ج ۱، ص ۱۷۱، قاهره، ۱۳۷۸ ق. ۰)

ج) مبرأ منه یا دین: در مورد مبرأ منه یا امری که مورد ابراء قرار می گیرد، شرط آن است که **اولاً حق باشد**. زیرا ابراء شامل مواردی می شود که در ذمه افراد قرار گرفته است؛ بنا بر این ابراء از عین معین صحیح نیست زیرا اعیان قابل اسقاط نیستند. **ثانیاً موجب حق، ایجاد شده باشد.** یعنی مبرأ منه باید حقی باشد که در ذمه مبرأ ثابت شده است لذا ابراء از چیزی که موجب آن ایجاد نشده صحیح نیست. لذا فقهاء «بطلان ابراء عما لم یجب» را به عنوان قاعده ای فقهی به کار می برند و مورد قبول اکثر آنهاست و در برخی موارد با این قاعده استدلال کرده اند. (از جمله: مبسوط،

ج ۷، ص ۱۱۱، قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۱۶۱، جامع المقاصد، ج ۵، ص ۹۹، کشف اللثام، ج ۲، ص ۹۱ و ۴۷۵ و جواهر الکلام، ج ۲۷، ص ۱۴۶).

و اما آیا باید حق مورد ابراء معلوم باشد؟ اختلافی است. اکثر فقهاء امامیه برآنند که ابراء از مجهول صحیح است، زیرا ابراء اسقاط ما فی الذمه است نه معاوضه. لذا شرائط معاوضات از جمله معلوم بودن عوضین در اینجا معتبر نیست. از جمله محقق حلی ابراء زوجه از مهر المثل در صورت جهل به مقدار آن را صحیح دانسته و چنین استدلال می کند که در اینجا ابراء، اسقاط حق است. لذا جهالت ضرری به این امر ندارد. (محقق حلی، شرایع، ج ۲، ص ۵۴۴؛ نیز بنگرید: علامه حلی، تذکره الفقهاء، ج ۱۴، ص ۳۱۵ و قواعد، ج ۱، ص ۱۷۸؛ مسالک الأفهام، ج ۱، ص ۵۵۶؛ کشف اللثام، ج ۲، ص ۹۱ و کفایه الاحکام، ص ۱۸۴)

لکن شیخ طوسی «ره» در مبسوط، قائل به بطلان این امر بوده و ابراء زوجه از مهریه در صورت تفویض بضع را صحیح نمی داند. همچنین در خصوص ابراء وی از مهر المثل آورده است: اگر زوجه مقدار مهر المثل را می داند، ابراء صحیح است و در غیر این صورت باطل است. و در پایان خاطر نشان کرده است: «برائت از مجهول باطل است.» (شیخ طوسی، مبسوط، ج ۴، ص ۳۱۱ و ۳۱۲)

(د) صیغه ابراء: ابراء به هر لفظی که بیانگر آن باشد، تحقق می یابد (الحدائق الناضرة، ج ۲۲، ص ۳۰۸). چنانچه ابراء را عقد بدانیم، نیاز به ایجاب و قبول دارد و اگر ایقاع دانسته شود تنها ایجاب کافی است. ابراء ممکن است به صور مختلف واقع شود:

اسقاط حق: به این صورت که طلبکار به بدهکار بگوید تو را از دینی که به من داری بری کردم؛ ابراء به صورت تملیک دین: چنانچه طلبکار بدهی مدیون را به وی ببخشد؛ اقرار: چنانچه فردی اقرار کند که فرد معینی به وی بدهکار نیست، حتی اگر در واقع وی مدیون بوده است، اقرار به عدم دین ابراء محسوب می شود و وصیت: گاه ابراء به این صورت است که فرد وصیت میکند که شخص خاصی پس از مرگ وی به او مدیون نمی باشد. وقوع ایجاب حتی می تواند به صورت اقدام عملی دال بر ابراء باشد مانند بازگرداندن کردن سند دین به مدیون به منظور بری کردن وی. (امامی، حسن، حقوق مدنی، ج ۱، ص ۳۲۵، تهران، ۱۳۶۴ ش.) صیغه ابراء باید منجز باشد و تعلیق آن را باطل می کند. (جواهر الکلام، ج ۲۵، ص ۶۶)

۵. مقایسه ابراء با هبه و عفو

قدماء هبه دین را هر چند به لفظ هبه باشد ایقاع و در حکم ابراء دانسته اند. لذا احکام هبه را در آن جاری ندانسته اند. شهید ثانی، الروضة البهیة، ج ۳، ص ۱۹۳، به کوشش محمد کلانتر، بیروت، ۱۴۰۳ ق.) همچنین ابراء می تواند در قالب عقد صلح و یا به صورت شرط ضمن عقد واقع شود. لذا مقایسه ابراء با مقولات مشابه خالی از فایده نخواهد بود.

الف) مقایسه ابراء با هبه

ابراء ایقاع است و نیاز به قبول ندارد. در حالیکه هبه عقد بوده و نیاز به قبول دارد. لذا در خصوص هبه دین این سؤال وجود دارد که آیا این امر ابراء است یا صیغه هبه یا خیر؟

اکثر فقهاء این هبه را ابراء دانسته و صحیح می دانند. (از جمله بنگرید: شیخ طوسی، مبسوط، ج ۳، ص ۳۸۴؛ ابوالمکارم ابن زهره، الغنیة (الجوامع الفقهیة: ۶۰۳؛ ابن ادریس حلی، السرائر، ج ۲، ص ۲۳۴؛ محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۲۹).

اما برخی از فقهاء از جمله امام خمینی «ره» در این امر اشکال کرده اند، با این استدلال که هبه تملیک بوده و نیاز به قبول دارد، حال آنکه ابراء اسقاط است و نیاز به قبول ندارد. (تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۶)

ب) مقایسه ابراء با عفو

و اما تفاوت ابراء با عفو آن است که ابراء تنها در موردی صحیح است که حق در ذمه ثابت باشد. ولی عفو اعم است و می تواند از حکمی مانند قصاص باشد. همچنین در دیه جنایت خطای نیز عفو جاری می شود هر چند ذمه جانی مشغول پرداخت دیه نبوده و عاقله مکلف به پرداخت آن می باشند. (شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱۵، شرح ص ۳۱۱).

(تفصیل مطلب در خصوص ماهیت و شرائط ابراء را بنگرید به: شیخ محمد علی انصاری، الموسوعة الفقهية الميسرة، ج ۱، ص ۱۵۶ - ۱۶۷)

با توجه به مطالب فوق می توان گفت: **اولاً** در مسأله مورد بحث، از آنجا که نیمی از مهر هنوز در ذمه زوج مستقر نشده و مالکیت زوجه نسبت به آن متزلزل است، می توان ابراء از نصف مهریه را باطل دانست پس موضوعی برای رجوع زوج به زوجه باقی نمی ماند. **ثانیاً** اگر مهر عین باشد، نه دین، در مورد آن ابراء صحیح نیست و زوجه می تواند آن را هبه کند و در این صورت صحت آن منوط به قبول زوج است. **ثالثاً** بر مبنای شیخ طوسی «ره» ابراء زوج از مهر المثل در صورت چهل به مقدار آن صحیح نیست. همچنین از آنجا که پیش از مباشرت میزان دین زوج به زوجه یکی از دو امر تمام (در صورت مباشرت) و یا نیمی از مهریه (در صورت طلاق پیش از مباشرت) به نحو مردد است، میزان مهریه به نوعی مجهول بوده و ابراء از آن صحیح نمی باشد. کما اینکه در عقد اجاره چنانچه بنا بر دو تقدیر، دو اجرت متفاوت تعیین شود، این عقد را به دلیل راه یافتن جهالت در آن باطل می دانند. (شهید ثانی در شرح لمعه ذیل کلام مصنف: «و لو جعل أجرین علی تقدیرین ... فالأقرب الصحة» اشکال کرده و می فرماید: «ویشکل بمنع معلومیته، إذ لیس للمستأجر علیه المجموع و لا کل واحد و إلا لوجب، فیکون واحداً غیر معین و...» شهید ثانی، شرح لمعه، ج ۴ ص ۳۳۴)

پس از آنکه مراد از ابراء و شرایط آن بیان شد، مسأله حکم رجوع زوج به زوجه در مورد نصف مهریه در صورت طلاق پیش از مباشرت و پس از ابراء مهر از سوی زوجه، در مذاهب اسلامی مورد بحث قرار می گیرد و سپس ادله دیدگاه مشهور در این خصوص مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت.

ماهیت حقوقی عمل زوجه در مسأله مورد بحث، جای تأمل دارد چرا که می توان در ابراء بودن عمل حقوقی زوجه تردید کرد. و نیز در صورتی که این عمل را ابراء بدانیم، باید دید آیا ابراء عقد است یا ایقاع؟ همچنین اینکه این عمل حقوقی معامله ای غیر معوض باشد مورد تردید است؛ چرا که عوض می تواند امری مالی و یا غیر مالی باشد، در ما نحن فیه، زوجه به قصد برخورداری از زندگی مشترک بهتر و صمیمانه تر اقدام به این عمل نموده است، حال آنکه با طلاق از سوی زوج مواجه شده، لذا عوض مورد نظر به وی نرسیده و این معامله، لازم الوفاء نخواهد بود. کما اینکه در مورد لزوم صدقه و عدم جواز رجوع به آن، تعلیل شده به وجود قصد قربت در صدقه دهنده و اینکه عوض به وی رسیده است، پس حق رجوع به آن را ندارد. شهید ثانی «ره» در شرح لمعه در مورد صدقه آورده است: «و من شرطها القربة ... فلا يجوز الرجوع فيها بعد القبض لتمام الملك و حصول العوض و هو القربة کما لا یصح الرجوع فی الهبة مع التعویض» مضاف بر آنکه در اینجا علاوه بر قصد قربت قبض صورت گرفته است و علت عدم جواز رجوع در هبه معوضه نیز رسیدن عوض به واهب ذکر شده است. (شهید ثانی، شرح لمعه، ج ۳، ص ۱۹۱؛ و همو، مسالک الافهام، ج ۵، ص ۴۰۹)

۶. رجوع زوج به زوجه در خصوص نصف مهر، در صورت طلاق پیش از مباشرت و پس از

ابراء مهر از سوی زوجه

در اینجا ابتدا نگاهی به حکم مسأله در آثار فقههای شیعه داشته و پس از آن به آراء سایر مذاهب اسلامی خواهیم پرداخت.

۱. حکم مسأله از نظر فقههای شیعه

در خصوص مسأله مورد بحث، دو دیدگاه در میان فقههای شیعه وجود دارد:

الف) قول به رجوع زوج به زوجه در خصوص نصف مهر

این دیدگاه، نظر مشهور میان فقهاست. از جمله قائلین به این رأی می توان به فقهای زیر اشاره کرد: محقق حلی (المختصر النافع، ص ۱۸۹ و شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۵۵۰)، علامه حلی (ارشاد الأذهان، ج ۲، ص ۱۷)، یحیی بن سعید حلی (الجامع للشرایع، ص ۴۵۲)، فاضل آبی (کشف الرموز، ج ۲، ص ۱۸۹)، شهید اول (اللمعة الدمشقیة، ص ۱۷۱)، ابن فهد حلی (المهذب البارع، ج ۳، ص ۴۰۴)، محقق بحرانی (الحقائق الناضرة، ج ۲۴، ص ۵۲۲)، سید علی طباطبائی (ریاض المسائل، ج ۱۰، ص ۲۵)، صاحب جواهر (ج ۳۱، ص ۹۰ - ۹۲)، شیخ انصاری، کتاب النکاح، ص ۲۸۱)، محقق خوانساری (جامع المدارک، ج ۴، ص ۴۱۰ - ۴۱۳).

همانطور که ذکر شد، این رأی مبتنی بر نظریه تملک تام مهر به مجرد عقد، از سوی زوج می باشد. در مقابل، عده ای معتقد به تملک تمام مهر پس از مباشرت می باشند. لذا بر مبنای نظریه دوم، از آنجا که زوج پیش از مباشرت تنها مالک نیمی از مهر بوده، نسبت به همان مقدار امکان ابراء را داشته و نمی توانسته همه مهر را ابراء نماید. (بنگرید: سید خوانساری جامع المدارک، ج ۴ ص ۴۰۶)

ب) قول به عدم رجوع زوج به زوج در خصوص نصف مهر

شیخ طوسی «ره» حکم عدم رجوع را در صورتی که مهر به صورت دین باشد، به صورت یک احتمال مطرح کرده، لکن قول به رجوع را تقویت نموده است. (مبسوط، ج ۴، ص ۳۰۸ - ۳۱۱) همچنین شهید ثانی در شرح لمعه این قول را به صورت احتمال ضعیف مطرح نموده (بدون آنکه میان عین یا دین بودن مهر تفصیلی قائل شود) و پس از ذکر ادله این امر، آن را نمی پذیرد. ایشان همچنین در مسالک، این رأی را قول برخی از عامه دانسته است و پس از ذکر ادله آن، به وجه ضعف ادله مذکور اشاره کرده و تصرف ناقل از ملک زوج را در مهر اثبات می نماید. (مسالک الافهام، ج ۸، شرح ص ۲۳۹ - ۲۴۱) صاحب ایضاح الفوائد نیز در این مسأله احتمال عدم رجوع را مطرح کرده است. (ابن العلامة، ایضاح الفوائد، ج ۳، ص ۲۳۲)

استدلال قائلین: دلیلی که بر این امر اقامه شده عبارت است از: ۱. زوج از زوج مالی را دریافت نکرده است. ۲. زوج صادق را به زوج انتقال نداده است. زیرا ابراء اسقاط است نه تملیک. و محال است که انسان استحقاق چیزی را داشته باشد که در ذمه خود اوست. ۳. زوج، مهر را بر زوج اتلاف نکرده است. بلکه تنها امری که رخ داده، آن است که زوج استحقاق خود را در ذمه زوج ازاله کرده است و این اتلاف نیست.

ابن العلامة این امر را تشبیه به موردی کرده است که دو شاهد شهادت بر بدهی فردی داده اند ولی فردی که به نفع او حکم شده، مشهود علیه را ابراء نموده باشد و سپس دو شاهد از شهادت خود برگردند، در اینجا غرامتی به عهده آنها نیست، زیرا چیزی را بر مشهود علیه اتلاف نکرده اند. صاحب جواهر این استدلال را اجتهاد در برابر نص دانسته و ضمناً تصرف زوج در مهر را صادق می داند، به نحوی که موجب فراغ ذمه زوج و اسقاط مهر از عهده او شده است. وی همین مقدار تصرف را برای ایجاب نصف بدل مهر کافی می داند. (جواهر الکلام، ج ۳۱، ص ۹۰-۹۱) شهید ثانی در مسالک، ضمن نقل ادله منع رجوع زوج، و سپس نقد آنها و بیان فرق میان مثال رجوع دو شاهد از شهادت خود و مسأله مورد نظر، در پایان ابراز می دارد که فرق گذاشتن میان این دو مسأله محل اشکال است: «و فی الفرق نظر». (مسالک الافهام، ج ۸، شرح ص ۲۳۹ - ۲۴۱)

• نقد ادله دیدگاه مشهور فقهاء امامیه

در اینجا ابتدا ادله اقامه شده بر حکم مورد بحث را بر شمرده و سپس به نقد آن می پردازیم. پس از آن، به بیان وجود تعارض میان حکم مورد نظر با برخی عمومات و قواعد مسلم فقهی می پردازیم. ادله ای که بر مسأله مورد نظر اقامه شده، عبارتند از:

الف) به دلیل تصرف ناقل از ملک به وجه لازم از سوی زوج

که در نتیجه عوض نصف مهر بر وی لازم می آید. کما اینکه اگر به ملک غیر زوج انتقال می داد و او آن را تلف می کرد، لازم بود عوض نصف را به زوج بپردازد. (شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۸، شرح، ص ۲۳۹ - ۲۴۱؛ و سید محمد عاملی، نهایی المرام، ج ۱، شرح ص ۳۹۸)

ب) زوجه هنگام ابراء، مالک جمیع مهر بوده به نحو ملک تام. و آنچه زوج به واسطه طلاق به آن رجوع می کند ملک جدیدی است. و لذا نماء مهر متعلق به زوجه است. این تصرف زوجه به منزله اتلاف است. لذا زوج در خصوص نصف مهر رجوع به زوجه می کند.

ج) ابراء به منزله قبض است. (سید خوانساری، جامع المدارک، ج ۴، ص ۴۱۳)

د) روایات:

- **مضمرة مؤثقة سماعه:**

« قال: سألته عن رجل تزوج جاریه او تمتع بها ثم جعلته من صداقها فی حلّ. أيجوز أن یدخل بها قبل أن یعطيهما شیئاً؟ قال: نعم إذا جعلته فی حلّ فقد قبضته منه و إن خلاها قبل أن یدخل بها، ردّت المرأة علی الزوج نصف الصداق. » (سید خوانساری، جامع المدارک، ج ۴، ص ۴۱۲؛ سید محمد صادق روحانی، فقه الصادق، ج ۲۲، شرح ص ۱۱۶)

- **مؤثقة محمد بن مسلم:**

« قال: سألت أبا عبدالله (ع) عن رجل تزوج امرأة فأمهرها ألف درهم و دفعها إلیه فوهبت له خمسمائة درهم و ردّتها علیه. ثم طلقها قبل أن یدخل بها. قال: تردّ علیه الخمسمائة درهم الباقية لأنّها كانت لها خمسمائة فوهبتها له، و هبتها إلیها له و لغيره سواء. » (کافی، ج ۶، ص ۱۰۷، ج ۹؛ تهذیب، ج ۷، ص ۳۶۸، ج ۵۵؛ وسائل، ج ۱۵، ص ۴۴ ب ۳۵، ح ۱)

- **صحیحه شهاب بن عبدربه:**

« قال: سألت أبا عبدالله (ع) عن رجل تزویج امرأه علی ألف درهم، فبعث بها إلیها فردّتها علیه و وهبتها له وقالت: أنا فیک ارغب منی فی هذه الالف، هی لك. فقبلها منها. ثم طلقها قبل أن یدخل بها، قال: لا شی لها و تردّ علیه خمسماته درهم. » (کافی، ج ۶، ص ۱۰۷، ح ۸ - اندکی اختلاف؛ تهذیب، ج ۷، ص ۳۷۴، ح ۷۴؛ الفقیه، ج ۳، ص ۳۲۸، ح ۹ - اندکی اختلاف؛ وسائل، ج ۱۵، ص ۵۰، ح ۱)

سید علی طباطبائی (ریاض المسائل، ج ۱۰، ص ۴۴۳) و محقق بحرانی (الحدائق، ج ۲۴، ص ۵۲۲) هر سه روایت را در این باب آورده اند.

• **نقد ادله حکم مشهور، بر مسأله**

- **نقد سه دلیل اول:** بازگشت سه دلیل اول، به تصرف ناقل از ملک زوجه و سپس اتلاف مهر بر زوج می باشد. جهت

رد این ادله می توان در صدق عنوان «اتلاف» بر نحوه تصرف زوجه خدشه وارد ساخت. زیرا اتلاف امری واقعی بوده و مصادیق آن در عرف واضح و بدیهی و شامل دو قسم: اتلاف حقیقی و اتلاف حکمی می باشد. قاعده اتلاف «من اتلف مال الغير فهو له ضامن» در خصوص اتلاف حقیقی متفق علیه بوده ولی در خصوص اتلاف حکمی، هر چند موجب ایراد خسارت به فرد مقابل می باشد، اما از نظر برخی از فقهاء مشمول اتلاف مال نمی شود. هر چند می تواند باعث ضمان باشد. (سید مصطفی محقق داماد، قواعد فقه، بخش مدنی، ص ۱۱۱)

به دیگر سخن، اسباب ضمان، موارد معدود و مشخصی است که وجه جامع آنها ایراد خسارت و اتلاف اموال دیگران است، حال آنکه در مسأله مورد نظر، وجدان و عقل سلیم حاکم است بر آنکه نه تنها هیچگونه خسارتی از سوی زوجه بر زوج وارد نشده، بلکه بواسطه بخشیده شدن نیمی از مهر که واجب بود در این حالت زوج بپردازد، منفعتی نیز به وی رسیده است و از آنجا که فقه ناظر به عرف و واقعیت های جامعه است نه امور اعتباری، نمی توان این نکته را جهت حکم به الزام پرداخت نصف مهر از سوی زوجه به زوج، از نظر دور داشت.

از سوی دیگر، چنانچه ابراء را حتی در حکم قبض بدانیم، آنچه در واقع اتفاق افتاده آن است که نیمی از مهر که باید پس از طلاق به زوج می‌رسید، در واقع پیش از آن به او رسیده و دیگر موضوعی برای حکم به باز پس دادن وجود ندارد.

- **نقد روایات مورد استناد:** در خصوص مؤتقه محمد بن مسلم و صحیح شهاب بن عبد ربه باید گفت: مفاد آنها، تنها صورت هبه مهر از سوی زوج را شامل می‌شود. چرا که قبض مهر صورت گرفته و آنگاه زوج چیزی را که قبض کرده، هبه کرده است و بحث هبه از محل نزاع خارج است. (نک: سید محمد صادق روحانی، فقه الصادق، ج ۲۲، شرح ص ۱۱۶) لذا در این مقام در واقع تنها یک روایت باقی می‌ماند که از نظر دلالت بر مقصود، برای نظر مشهور تام می‌باشد. از نظر میزان اعتبار روایت، چنانچه از اضممار روایت که طبق نظر اهل حدیث باعث ضعف آن است (نک: وصول الأخبار إلى أصول الأخبار، شیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد حارثی همدانی، مندرج در «رسائل فی درایه الحدیث» ابو الفضل حافظیان بابلی، ج ۱، ص ۴۰۴)، صرفنظر شود، باید دید آیا این خبر واحد توان معارضه با اصول و قواعد مسلم فقهی از جمله قاعده احسان که برگرفته از قرآن کریم است را خواهد داشت؟ حال آنکه طبق تعالیم ائمه (ع) در صورت تعارض روایتی با قرآن کریم، باید روایت کنار گذاشته شود. (سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۰۳)

۶.۲. حکم مسأله، از نظر فقهاء سایر مذاهب اسلامی

پس از اشاره به آراء فقهای شیعه، در اینجا به برخی آثار سایر مذاهب اسلامی شامل مذاهب اربعه اهل سنت و نیز مذهب زیدی اشاره می‌شود:

الف) مذهب شافعی

محمد بن ادریس شافعی در «کتاب الام» آورده است: «چنانچه زوج، صدق را قبل از طلاق هبه کند و سپس زوج طلاق دهد و بخواهد جهت دریافت نصف صدق به زوج رجوع کند، دو قول وجود دارد: **یک**) اگر عفو، ابراء از حق زوج بوده باشد نباید به زوج رجوع کند و چیزی را پس بگیرد. **دو**) زوج به زوج رجوع کرده و نصف صدق را دریافت می‌کند، چه هبه قبل از قبض بوده باشد و چه پس از قبض و بعد از بازگرداندن مهر به زوج صورت گرفته باشد. (کتاب الام، ج ۵، ص ۸۱)

محیی الدین نووی نیز این دو قول را ذکر کرده، عدم رجوع را دیدگاه مزنی دانسته است. با این استدلال که نصف صدق که باید برگردانده شود، بواسطه هبه زودتر از طلاق به زوج بازگردانده شده است و دیگر موردی برای رجوع نیست. قول دیگر که رأی مختار خود وی می‌باشد اینکه زوج به زوج رجوع کرده و نیمی از مهریه را باز پس می‌گیرد. زیرا آنچه به وی بازگشته است با طلاق نبوده و بواسطه طلاق، استحقاق جدید ایجاد شده است. (المجموع، ج ۱۶، ص ۳۶۲ - ۳۶۴؛ نیز نک: اسماعیل مزنی، مختصر المزنی، ص ۱۸۳)

محمد بن احمد الشربینی، بین هبه و ابراء فرق گذاشته و در صورت هبه رجوع زوج به زوج را برای نصف مهر جایز دانسته ولی در صورت ابراء، این امر را مجاز نمی‌داند. (مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۲۱۰)

ب) مذهب حنبلی

عبدالله ابن قدامه در خصوص مسأله مورد بحث، دو روایت را از احمد بن حنبل نقل می‌کند که اولی قول به رجوع زوج به زوج است با این استدلال که استحقاق رد نصف مهر با قرار داد جدید می‌باشد؛ و روایت دوم اینکه زوج حق رجوع به زوج را ندارد. (المغنی، ج ۸، ص ۷۳؛ نیز نک: عبدالرحمن بن قدامه، الشرح الکبیر، ج ۸، ص ۶۰ - ۶۳) **بهوتی**

در کشف القناع قول به رجوع زوج به زوجه در خصوص نصف صدق را پذیرفته و دلیل این امر را اختلاف جهتِ عود نصف صدق به زوج و جهتِ استحقاق اولیه صدق (به سبب ابراء) دانسته است. (ج ۵، ص ۱۶۲)

ج) مذهب مالکی

در کتاب «المدونة الكبرى»، صورت مسأله به عنوان هبة صدق از سوی زوجه به زوج مطرح شده و پاسخ مالک آن است که زوج حق رجوع به زوجه را ندارد زیرا سهم خود وی و سهم زوجه هر دو به وی بازگردانده شده است. چه قبض صورت گرفته باشد و زوجه باز پس داده است، و چه قبض صورت نگرفته باشد. همچنین اگر زوجه نصف مهر را دریافت کرده و نصف را هبه کرده باشد، در صورت مسأله، زوج می تواند رجوع کرده و نیمی از آنچه را به زوجه پرداخته است باز پس گیرد. (الامام المالک، المدونة الكبرى، ج ۲، ص ۲۲۵)

د) مذهب حنفی

سرخسی در مبسوط، رأی ابوحنیفه را در مسأله با فرض هبة مهر از سوی زوجه چنین آورده است که در این صورت هیچ یک از زوجین حق رجوع به دیگری را ندارد. لکن دیدگاه خود و نیز زفر را بر خلاف این رأی اعلام کرده و رجوع زوج به زوجه نسبت به نصف مهر را مطابق قیاس می داند. استدلال وی در مورد وجه قیاس چنین است که زوجه با هبه، صدق را استهلاک نموده، لذا گویا قبض کرده و سپس مستهلک نموده است. پس زوج حق رجوع به وی را دارد. وی وجه استحسان (رأی ابوحنیفه) را چنین بیان می دارد که مقصود زوج آن است که نیمی از صدق هنگام طلاق، بلا عوض به وی برسد که این مطلوب برای وی حاصل است. پس طلاق موجب باز پرداخت چیز دیگری نمی شود. مانند کسی که به عهده دیگری دین مؤجلی دارد و بدهکار قبل از رسیدن اجل، بدهی وی را پرداخت می کند. لذا اختلاف سبب اهمیتی نداشته و نفس مقصود مهم است که حاصل شده است. وی از زفر قولی دیگر را بر خلاف رأی فوق مطابق با رأی ابوحنیفه نیز در این مقام نقل کرده است. (سرخسی، المبسوط، ج ۶، ص ۶۴ - ۶۶)

ه) مذهب زیدی

امام **احمد المرتضی** در شرح الأزهار، در مسأله مورد بحث آورده است: در صورت ابراء زوج می تواند به زوجه رجوع کرده و نیمی از صدق را اخذ نماید. با این استدلال که ابراء مانند قبض است. گویا زوجه پس از قبض، آن را اتلاف کرده است. لذا باید غرامت آن را پرداخت نماید. (ج ۲، ص ۲۵۸-۲۵۹)

۷. تعارض حکم رجوع زوج به زوجه در مسأله مورد بحث با برخی آموزه های اسلامی و قواعد مسلم فقهی

همانگونه که پیش از این ذکر شد، حکم مورد نظر با برخی آموزه های اسلامی و قواعد فقهی در تعارض است که به برخی از این موارد اشاره می شود:

۷.۱. دعوت قرآن کریم از زوجین به زندگی توأم با احسان و بخشش (بحث تفسیری)

مستند تنصیف مهر در صورت طلاق پیش از مباشرت، آیه ۲۷ از سوره بقره می باشد:

«وإن طلقتموهن من قبل أن تمسوهن أو قد فرضتم لهن فريضة فنصف ما فرضتم إلا أن يعفون أو يعفو اللّٰذی بیده عقدہ النّکاح و أن تعفوا أقرب للتّقوی و لا تنسوا الفضل بینکم إنّ الله بما تعملون بصیر.» «و اگر پیش از آنکه با آنان نزدیکی کنید طلاقشان گفتید در حالی که برای آنان مهری معین کرده اید پس نصف آنچه را تعیین نموده اید [به آنان بدهید] مگر اینکه آنان خود ببخشند یا کسی که پیوند نکاح به دست اوست ببخشد و گذشت کردن شما به تقوا نزدیکتر است و در میان یکدیگر بزرگواری را فراموش نکنید زیرا خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست»

خداوند در این آیه شریفه، ضمن بیان حکم صداق در فرض تعیین مهر المسمی در عقد، مسلمین را به عفو و رفتار پسندیده نسبت به هم ترغیب می‌کند. آنجا که پس از بیان حکم پرداخت نصف مهریه می‌فرماید مگر آنکه زوجه عفو نماید و یا کسی که رشته نکاح در دست اوست عفو نماید. هر چند میان مفسران در خصوص عبارت «الذی بیده عقدة النکاح» اختلاف است که آیا منظور ولی زوجه است (در صورت صغیره بودن) و یا منظور زوج است؟ که در هر صورت چنانچه ولی زوجه مصلحت را در عفو مهر تشخیص دهد این اختیار را دارد، و یا چنانچه زوج پیش از طلاق تمام مهر را به زوجه تحویل داده، پس از طلاق، از نصف آن صرفنظر کرده و از زوجه باز پس نگیرد. در هر صورت، خداوند عفو و رفتار توأم با فضیلت را به تقوا نزدیکتر دانسته و بدان ترغیب نموده است. در آیه قبل نیز حکم همین مسأله را در صورت عدم تعیین مهریه در عقد بیان فرموده و اینکه در صورت طلاق، زوج با توجه به توان مالی خود، به زوجه هدیه ای بدهد. و در پایان، آیه شریفه می‌فرماید: «... متاعاً بالمعروف حقاً علی المحسنین» به این معنا که علیرغم آنکه زندگی در کنار یکدیگر را ترجیح نداده و تصمیم به طلاق گرفتید، لکن دلیلی برای عداوت و کینه میان طرفین وجود ندارد، بلکه حتی جدائی نیز باید توأم با رفتاری نیکو و پسندیده بوده و هدیه ای برای رفع کدورت به زوجه داده شود. در پایان خداوند این گونه رفتار را شایسته نیکو کاران توصیف نموده است. (از جمله بنگرید: علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۳۳۴ و ۳۳۵ و ج ۲ ص ۲۴۴-۲۴۶ و ناصر مکارم شیرازی، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۲، ص ۱۸۷-۱۹۲) در آیه ۲۲۹ همین سوره خداوند فرموده است: «الطلاق مرتان فإمساك بمعروف أو تسريح بإحسان و لا یحلّ لکم أن تأخذوا ممّا آتیتمو هنّ شیئاً....»

در این آیه نیز خداوند ضمن بیان حکم زوجین پس از طلاق دوم که یا باید به نیکوئی با هم زندگی کنند و یا با احسان از یکدیگر جدا شوند، می‌فرماید باز پس گرفتن چیزی از مهریه برای زوج حرام است. در اینجا می‌توان به قیاس اولویت، اجبار زوجه به پرداخت مالی که اصلاً دریافت نکرده است را حرام دانست. ضمن اینکه اینگونه رفتار قطعاً مخالف «احسان» است که خداوند در جای جای قرآن به آن امر فرموده است. از جمله آیه ۲۸ سوره احزاب در خصوص ازواج رسول خدا (ص) می‌فرماید: «یا ایها النبی قل لأزواجک إن کنتن تردن الحیة الدنیا و زینتها فتعالین أمتعنّ و أصرحنّ سراحاً جمیلاً». آیه ۴۹ همین سوره نیز دارای همین مضمون است. در این دو آیه خداوند طلاق را پس از بهره مند ساختن زوجه از اموال و مهر، و توأم با زیبایی توصیف نموده است.

از مجموع آیاتی که در خصوص طلاق و نیز زندگی مشترک در قرآن کریم آمده است می‌توان دریافت که خداوند در هر حال چه ادامه زندگی مشترک و چه جدایی بین زوجین، اصل رفتار شایسته و معروف، احسان و برخورد زیبا را لحاظ داشته است. در مسأله مورد نظر با توجه به آنچه در عرف و واقع دیده و استنباط می‌شود، و نیز در متن روایت محمد بن مسلم و شهاب بن عبد ربّه به صراحت بیان شده است، هدف زوجه از بخشیدن مهریه نشان دادن علاقه و محبت خود به زوج و ایجاد انس و الفت بیشتر در زندگی مشترک بوده است، و در واقع این اقدام خود را با حسن سلوک و معاشرت معروف معاوضه کرده است. حال آنکه بواسطه طلاق از سوی زوج، عوض مورد نظر وی تأمین نشده است. لذا حاصل نشدن مقصود زوجه از سوئی و الزام وی به پرداخت نیمی از مهریه در حالی که هیچ مبلغی از آن را دریافت نکرده است، موجب بروز نقار و کینه و ایجاد حس مغبون شدن در زوجه شده و لذا با اصل مهم حسن معاشرت و یا تسریح با احسان در تعارض است

۷،۲. تعارض با قاعده لا ضرر

این قاعده مهم که مستند بسیاری از مسائل فقهی است و مضمون آن برگرفته از بناء عقل، کتاب و سنت می‌باشد، به معنای نفی احکام ضرری بوده، لذا به تصریح بسیاری از فقهاء از جمله مرحوم شیخ انصاری بر کلیه احکام ضرری حکومت دارد و در مقام تعارض، آن احکام را منتفی می‌سازد. همچنین بر بسیاری از دیگر قواعد فقهی از جمله قاعده

تسلیط نیز مقدم است. (نک: سید محمد کاظم مصطفوی، مائۀ قاعدۀ فقهیۀ، ص ۲۴۳ - ۲۴۸ و سید مصطفی محقق داماد، قواعد فقه، ص ۱۵۲ - ۱۵۷)

از آنجا که حکم رجوع زوج به زوجه در خصوص نصف صدق در مسئلۀ مورد بحث، بدلیل آن که مستلزم ایراد ضرر به زوجه است، با این قاعده در تعارض بوده باید منتفی شود.

۷،۳. تعارض با قاعدۀ احسان

مفاد قاعدۀ احسان، نفی مؤاخذۀ و ضمان از فرد محسن است که قصد احسان به دیگری را دارد. و در هر صورت اگر در مقام احسان، اتلاف مال غیر نیز صورت گیرد، موجب ضمان نخواهد بود. (سید محمد کاظم مصطفوی، مائۀ قاعدۀ فقهیۀ، ص ۲۸)

در کتب قواعد فقهی، احسان را به طرق مختلف معنا کرده اند که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) صدور جمیل اعم از گفتار یا فعل نسبت به غیر که می تواند به صورت ایصال نفع مالی یا اعتباری و یا به صورت دفع ضرری مالی یا اعتباری از وی باشد. (القواعد الفقهیۀ میرزا حسن موسوی بجنوردی: ج ۴، ص ۱۰) **ب)** مراد از احسان در اینجا هر عملی به قصد مساعدت به مسلمان است، هر چند در واقع منتهی به جلب منفعت یا دفع مفسده نشود.

بنابراین با توجه به آنکه ابراء مهریه از سوی زوجه قطعاً از مصادیق احسان می باشد. حتی اگر فرض کنیم در ابراء مهریه، اتلاف نصف آن بر زوج صدق می کند، - که قبلاً به عدم صدق اتلاف به این امر اشاره شد - باز هم نباید این عمل، ضمان و مؤاخذۀ ای را در پی داشته باشد و طبق آیات شریفه: «و ما علی المحسنین من سبیل (توبه، ۹۱) و هل جزاء الاحسن الا الاحسان (الرحمن، ۶۰) و نیز طبق بناء عقلاء و قاعدۀ احسان که مورد اتفاق فقهاء عظام است، در مسئلۀ مورد بحث نباید ضمان و مؤاخذۀ ای بر زوجه وجود داشته باشد و حکم رجوع زوج به زوجه جهت نصف مهریه در این مورد منتفی خواهد بود.

۷،۴. تعارض با قاعدۀ عدالت

عدالت اصل زیر بنائی و اساسی در ارسال رسل و انزال کتب بوده است. خداوند بحث قسط و عدل را در روابط اقتصادی، قضائی و اجتماعی در تمامی سطوح از خانواده تا سطح جامعه مورد نظر قرار داده است. در ۳۶ آیه از قرآن کریم بحث عدالت مطرح شده است که سه مورد از آنها به عدالت وصفی (فردی) اشاره دارد که آن هم در خصوص عدالت شاهد و مقدمۀ قضاوت صحیح و در نتیجه برقراری عدالت در اجتماع است. خداوند متعال در قرآن کریم، هدف از ارسال پیامبران و انزال کتب را اقامۀ قسط و داد بیان فرموده است: «و لقد أرسلنا رسلنا بالبینات و أنزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط»؛ «به راستی ما پیامبران خود را با دلایل آشکار فرستادیم و با آنها کتاب و میزان [حق و باطل] نازل نمودیم تا مردم به عدل و انصاف برخیزند.» (حدید: ۲۴)

رسالت پیامبر اسلام مانند دیگر پیامبران الهی، با هدف بسط قسط و عدل در جامعۀ اسلامی صورت پذیرفت و خداوند بر این نکته، چه به صورت عام در خصوص همه انبیاء و چه بطور خاص در مورد پیامبر اسلام تأکید دارد: «و قل أمنت بما أنزل الله من کتاب و امرت لأعدل بینکم.» «و بگو من به هر کتابی که خدا نازل کرده ایمان آورده ام و مأمور شده ام میان شما به عدالت حکم کنم.» (شوری: ۱۵) سیرۀ عملی ائمه معصومین (ع) نیز بر این اساس بوده است. علی (ع) با عدالت زیست، برای عدالت مبارزه کرد و جان عزیزش را در راه آن فدا کرد. در تعلیم دیگر ائمه (ع) نیز همواره «عدالت» اصلی اصیل و رکن قویم جامعه تلقی شده تا آنجا که هدف غائی از قیام حضرت حجت (عج) نیز اقامه قسط و عدل پس از آنکه زمین مملو از ظلم و جور شده باشد ذکر شده است.

با عنایت به موارد فوق الذکر، جایگاه عدالت در مقام تشریع و قانونگذاری دین اسلام آشکار می شود. چرا که تحقق عدالت در جامعه مستلزم طی دو مرحله: تشریع و قانونگذاری و دیگری، اجرای قوانین است. بنا بر این توجه به اصل عدالت در قوانین، امری اساسی و گریز ناپذیر است. لذا فقیه با در دست داشتن پیش فرض های کلامی و در نظر گرفتن مبانی اصولی، برای رسیدن به حکمی صائب، به ناچار باید نسبت میان حکم مورد نظر و اصل عدالت را به

عنوان روح تردید ناپذیر جاری در احکام الهی، در نظر بگیرد و به قول شهید مطهری، عدالت را در سلسله علل احکام در نظر بگیرد نه در سلسله معلولات؛ آنچه عدل است دین می گوید، نه اینکه آنچه دین گفت عدل است. لذا باید عدالت، اصلی ترین قاعده فقهی قرار داده شود که «با وجود آیات مربوط به محور بودن عدالت در تکوین و تشریع و روایات و سیره معصومان (ع)، ادله ی فقهی چنین قاعده ای به مراتب بیشتر و قوی تر از قواعد موجود است». و قطعاً در تعارض ادله، باید به دلیلی عمل کرد که مطابق عدالت است. باید ابتدا علل احکام را جستجو کرد و سپس با توجه به مقتضای عدالت، احکام را از ادله و اصول استنباط نمود. در خصوص حکم مورد بحث، وجدان سلیم به راحتی در می یابد که چنانچه زوجه با حسن نیت و با انگیزه احسان و مدارا با زوج، مهریه خود را ابراء نماید و بر خلاف انتظار، زندگی زناشویی وی آغاز نشده پایان یابد، این بر خلاف عدالت است که در چنین حالتی، نه تنها از نصف مهریه که حق قانونی وی بوده، بدلیل ابراء برخوردار نشده، بلکه ناچار شده نصف مهریه دریافت نشده را نیز به زوج بپردازد. لذا این حکم با اصل مهم عدالت در تعارض می باشد.

۷،۵. قاعده «العقود تابعه للقصود»

یکی از قواعد مسلم فقهی قاعده «العقود تابعه للقصود» می باشد معنی این قاعده آن است که عقد، به لحاظ وجود یا عدم تابع قصد است. لذا در صورت انتفاء قصد، عقد نیز منتفی و ملغی خواهد بود. قراردادی که مفاد آن، رجوع زوج به زوجه در خصوص نصف مهر به هنگام طلاق پیش از مباشرت می باشد، امری است که زوجه به هنگام ابراء قطعاً به آن توجه نداشته است چرا که در صورت آگاهی از طلاق احتمالی، یا به کلی از ابراء مهر منصرف می شد و یا به ابراء نصف مهر اکتفا می کرد تا مجبور به پرداخت غرامت نسبت به مالی که دریافت نکرده است نباشد. بنابراین، پرداخت نصف مهر به زوج از سوی زوجه در مسأله مورد نظر، چیزی است که نه تنها مقصود زوجه نبوده، بلکه ناشی از فقدان آگاهی وی نسبت به پیامدهای احتمالی ابراء بوده است. لذا این حکم با قاعده مذکور در تعارض می باشد.

۷،۶. قاعده «اصالة الفساد في المعاملات»

مفاد این قاعده آن است که چنانچه صحت معامله ای مشکوک باشد، مثلاً از جهت شک در تحقق شرط، اصل، فساد آن معامله است، زیرا در اینجا نمی توان به اصل اطلاق تمسک کرد و اصل، عدم اثر عقد بدون شرط است. رضای معاملی یکی از شرایط اساسی معاملات است که در اینجا نه تنها تحقق آن مشکوک است بلکه می توان گفت به دلیل عدم آگاهی زوجه نسبت به پیامدهای ابراء و اجبار به پرداخت نیمی از مهریه، قطعاً چنین رضایتی حاصل نشده است. پس در اینجا نیز باید نسبت به حکم مورد بحث تردید روا داشته و آن را در تعارض با قاعده مذکور دانست. از جمله مدارک قاعده، آیه شریفه «لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل إلا أن تكون تجارة عن تراض» (بقره: ۱۸۸) می باشد که عموم آیه شریفه، مسأله مورد نظر را نیز شامل می شود و می توان حرمت تصرف زوج در نیمی از مهریه که بدون رضایت زوجه به وی می رسد را از آن نتیجه گرفت. لذا تا یقین به حصول شرط صحت اکل اموال، یعنی تجارت همراه با تراضی طرفین، حاصل نشده باشد، اصل، حرمت تصرف در مال خواهد بود. (سید محمد کاظم مصطفوی، مائنه قاعده فقهیه، ص ۴۶ - ۴۹)

همچنین این حکم با دیگر عمومات حرمت تصرف در اموال دیگران معارض است از جمله: «لا يحل دم امرئ مسلم ولا ماله إلا بطيبة نفس منه.» (شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۵) «حرمة مال المسلم كحرمة دمه.» (ابن أبی جمهور احسنائی، عوالی اللثالی، ج ۳، ص ۴۷۳). نیز دو قاعده «الوقوف عند الشبهة خير من الاقتحام في الهلكة» که مفاد آن عبارت است از وجوب توقف و عدم ارتکاب عملی که شک در حرمت آن وجود دارد؛ و قاعده «وجوب دفع ضرر محتمل» که مفاد آن دلالت دارد بر وجوب دفع ضرر اخروی که در عملی وجود دارد، - و چه ضرری بالاتر از اکل اموال دیگران به باطل-؛ نیز به دلیل وجود احتمال وقوع در حرام، در صورت اخذ نیمی از مهریه

توسط زوج از زوجه، می توانند با حکم مشهور در تعارض باشد، لذا طبق این دو قاعده نیز زوج باید از دریافت نصف مهریه از زوج که قطعاً از پرداخت آن رضایت ندارد، خودداری نماید.

۸. نتیجه

از مجموع مطالبی که گذشت می توان نتیجه گرفت:

الف) رأی مشهور فقهاء مبنی بر رجوع زوج به زوجه در خصوص نصف مهریه در صورت طلاق پیش از مباشرت و پس از ابراء مهر از سوی زوجه، مبتنی بر این نظریه است که: **اولاً**: اساساً این عمل حقوقی از سوی زوجه را ابراء و معامله ای غیر معوض بدانیم. در حالی که به نظر می رسد این اقدام زوجه، قراردادی بلا عوض نبوده و در مقابل حسن سلوک و زندگی مشترک موفق تر با زوج، مهریه بخشیده شده است، حال آنکه عوض مورد نظر به او نرسیده؛ در نتیجه عمل حقوقی معوض هم صحیح نمی باشد. **ثانیاً**: زوجه به مجرد عقد مالک تمام مهریه باشد. لذا بنا بر رأی کسانی که مالکیت زوجه بر تمام مهر را منوط به مباشرت می دانند، این حکم منتفی خواهد بود. **ثالثاً**: ابراء ایقاع بوده و نیاز به قبول نداشته باشد. در غیر اینصورت مجرد ابراء از سوی زوجه بدون قبول زوج برای حکم مزبور کافی نخواهد بود. **رابعاً**: مهریه دین باشد نه عین و در خصوص عین هبه صورت می گیرد، نه ابراء، چرا که ابراء در خصوص عین صحیح نیست. **خامساً**: ابراء از مجهول صحیح باشد. برخی از فقهاء ابراء از امر مجهول را صحیح نمی دانند.

ب) در مذاهب اربعه اهل سنت: در مذاهب مالکی و حنبلی هر دو قول (مبنی بر رجوع زوج یا عدم رجوع وی) نقل شده است و مسأله میان علمای این مذاهب اختلافی است؛ ولی مالک بن انس و ابو حنیفه قول به عدم رجوع زوج به زوجه در خصوص نصف مهر را پذیرفته اند؛ هر چند مسأله میان علمای حنفی اختلافی است. رأی مذهب زیدی نیز مطابق نظر مشهور فقهای شیعه است.

ج) ادله اقامه شده بر رأی مشهور شیعه قابل خدشه بوده و از آنجا که عرف و عقل حکم به ایراد خسارت و ضرر یا اتلاف از سوی زوجه به زوج نمی کند، دلیلی برای ضمان نصف مهریه از سوی زوجه وجود ندارد. احکام فقهی تابع واقعیات جامعه است نه اعتباریات و مسائل انتزاعی و ذهنی. لذا از آنجا که در خارج قضی صورت نگرفته، موضوعی برای رد نصف مهریه باقی نمی ماند.

د) در خصوص روایات موجود در این باب باید گفت از مجموع سه روایت، دو روایت در خصوص قبض مهر و سپس هبه و رد آن بوده و تنها یک روایت مربوط به صورت مسأله است که آن هم مضمرة و خبر واحد بوده و از آنجا که می توان آن را با مسلمات فقهی و آیات قرآن کریم در تعارض دانست، باید از عمل به روایت دست برداشت.

ه) نظر مشهور فقهاء شیعه در مسأله مورد نظر با برخی عموماً و قواعد مسلم فقهی در تعارض است. از جمله این امور می توان به موارد زیر اشاره کرد: قاعده لا ضرر، قاعده احسان، قاعده عدالت، قاعده «العقود تابعة للقصد»، قاعده «اصالة الفساد في المعاملات» (در صورت شک در تحقق شرط)، قاعده «الوقوف عند الشبهة خير من الاقتحام في الهلكة»، قاعده «وجوب دفع ضرر محتمل» و عموماً نهی از تصرف در اموال دیگران بدون رضایت آنان.

و) با توجه به تمام موارد بالا لزوم بازنگری و بازخوانی در ادله و مبانی نظر مشهور در مسأله مورد بحث آشکار می شود و به نظر می رسد حکم به عدم رجوع زوج به زوجه در مسأله مورد بحث، با مبانی اسلام سازگار تر است.

۹. منابع

قرآن کریم

۱. ابن ابی جمهور احسائی، شیخ محمد بن علی بن ابراهیم، **عوالی اللالی**، قم: چاپخانه سیدالشهداء (ع) ۱۴۰۳ق.

۲. ابن اثیر، **النهاية في غريب الحديث**، تحقيق: ظاهر احمد الزاوي، محمود محمد الطناحي، قم، مؤسسه اسماعيليان، ۱۳۶۴ ش.
۳. ابن العلامة، ابی طالب محمد بن يوسف، **ايضاح الفوائد**، قم، مطبعة العلمية، ۱۳۸۷ ق.
۴. ابن تراب، مريم، **اصل عدالت اجتماعی در سیستم قانون گذاری اسلامی**، فصلنامه ندای صادق، شماره ۴۴، زمستان ۱۳۸۵، ص ۶۳-۸۹.
۵. ابن قدامه، عبدالله، **المغنی**، بيروت: دارالکتب العربی.
۶. ابن قدامه المقدسی، عبدالرحمن، **الشرح الكبير**، بيروت، دارالکتب العربی.
۷. امام احمد المرتضی، **شرح الازهار**، یمن، صنعاء، مکتبه غمضان.
۸. امام مالک بن انس، **المدونة الكبرى**، بيروت: داراحیاء التراث العربی.
۹. امامی، حسن، **حقوق مدنی**، تهران، ۱۳۶۴ ش.
۱۰. امین، سید محسن، **اعیان الشیعة**، بيروت، دارالتعارف، ۱۳۷۱ ق.
۱۱. انصاری، محمد علی، **الموسوعة الفقهية الميسرة**، قم، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۱۲. انصاری، مرتضی، **کتاب النکاح**، قم، المؤتمر العالمی بمناسبة الذکری لمیلاد المئویة الثانیة الشیخ الأنصاری، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۱۳. باز، سلیم بن رستم، **شرح المجله**، بيروت، ۱۸۹۵ م.
۱۴. بحرانی، یوسف، **الحدائق الناضرة**، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۶۳ ش.
۱۵. بهوتی، منصور بن یونس، **کشاف القناع عن متن الإقناع**، بيروت، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۱۸ ق.
۱۶. جعی عاملی، زین الدین بن علی، معروف به شهید ثانی، **الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة**، ۱۰ مجلد، بيروت: نشر دارالعلم الاسلامی، بی تا.
۱۷. جعی عاملی، زین الدین بن علی، معروف به شهید ثانی، **مسالك الأفهام**، قم، مؤسسه معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۱۸. حافظیان بابلی، ابو الفضل، **رسائل فی درایة الحديث**، قم، دار الحديث، چاپ اول، ۱۴۲۴ ق.
۱۹. حرّ عاملی، محمد بن حسن، **وسائل الشیعة**، قم: مؤسسه آل البيت (ع) چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.
۲۰. حسینی روحانی، سید محمد صادق، **فقه الصادق**، قم: مؤسسه دارالکتاب، چاپ سوم، ۱۴۱۲ ق.
۲۱. حلبی، ابن زهره، **غنیة التزوع**، قم: مؤسسه الامام الصادق (ع)، ۱۴۱۷ ق.

۲۲. حلی، یحیی بن سعید، **الجامع للشرایع**، تحقیق: جمعی از فضلاء با اشراف جعفر سبحانی، قم، مؤسسه سید الشهداء، ۱۴۰۵ق.
۲۳. حلی، احمد بن محمد بن فهد، **المهذب البارع**، قم: نشر جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ ق.
۲۴. حلی، جعفر بن حسن، معروف به محقق حلی، **المختصر النافع**، قاهره: وزارت اوقاف کشور مصر، چاپ اول، بی تا.
۲۵. حلی، جعفر بن حسن، معروف به محقق حلی، **شرایع الإسلام**، تهران: انتشارات استقلال.
۲۶. حلی، حسن بن یوسف، معروف به علامه حلی، **إرشاد الأذهان**، قم: نشر جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
۲۷. حلی، حسن بن یوسف، معروف به علامه حلی، **تذکره الفقهاء**، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۲۵ق.
۲۸. حلی، حسن بن یوسف، معروف به علامه حلی، **قواعد الأحکام**، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق.
۲۹. حلی، محمد بن منصور بن ادريس، **السرائر**، ۳ جلد، قم: نشر جامعه مدرسین، ۱۴۱۰ ق.
۳۰. خمینی، امام روح الله، **تحریر الوسیله**، قم: دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۳۹۰ ق.
۳۱. خوانساری، سید احمد، **جامع المدارک**، تهران، مکتبه الصدوق، چاپ دوم، ۱۳۵۵ ش.
۳۲. سبزواری، محمد باقر، معروف به محقق سبزواری، **کفایه الأحکام**، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۲۳ ق.
۳۳. سرخسی، شمس الدین، **المبسوط**، ۳۰ جلد، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۰۶ ق.
۳۴. سیوطی، عبدالرحمن، **الاشباه و النظائر فی قواعد و فروع فقه الشافعیه**، قاهره، ۱۳۷۸ق.
۳۵. شافعی، محمد بن ادريس، **کتاب الام**، بیروت، دارالفکر، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
۳۶. شربینی، محمد بن احمد، **مغنی المحتاج**، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۷۷ ق.
۳۷. طباطبائی، سیدعلی، **ریاض المسائل**، قم: نشر جامعه مدرسین، ۱۴۱۲ ق.
۳۸. طباطبائی، سید محمد حسین، **تفسیر المیزان**، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
۳۹. طباطبائی یزدی، **رساله فی منجزات المریض**، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۷۸ق. چاپ سنگی.
۴۰. طوسی، محمد بن حسن، **المبسوط**، تهران، مکتبه المرتضویه، چاپ دوم، بی تا.
۴۱. طوسی، محمد بن حسن، **التهدیب**، تحقیق: سید حسن موسوی خراسان، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۴ش.

۴۲. عاملی، سید محمد، **نهایه المرام**، تحقیق آغا مجتبی عراقی و...، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

۴۳. عاملی، سید محمد جواد، **مفتاح الکرامه**، تحقیق محمد باقر خالصی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.

۴۴. فاضل آبی، زین الدین ابی علی حسن بن ابی طالب، **کشف الرّموز**، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۸ق.

۴۵. فاضل هندی، محمد بن حسن اصفهانی، **کشف اللّثام**، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۶ ق.

۴۶. فتح الله، احمد، **معجم الفاظ الفقه الجعفری**، الدمام، مطابع المدوخل، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

۴۷. کرکی، علی بن الحسین (محقق کرکی)، **جامع المقاصد**، قم: مؤسسه آل البيت (ع) ۱۴۰۸ ق.

۴۸. کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ ش.

۴۹. محقق داماد، سید مصطفی، **قواعد فقه بخش مدنی**، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۵ش.

۵۰. مروارید، علی اصغر، **البنایع الفقهیه**، بیروت: دارالتراث الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.